

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عادیات (جله سوم)

نقم مفهومی استاد اخوت ۱۴۰۵/۰۵/۲۸

جهت تعجیل در ظهور حضرت بقیه الله اعظم (عجل الله تعالی فی فرجه) و اینکه ان شاء الله ما جزء سربازانشان باشیم و هیچ گاه از محضرشان دور نباشیم، صلواتی عنایت بفرمایید.

ماه زیارتی حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) است که قصد زیارت ایشان را می کنیم. یکی از مباحث مهم در زیارت این است که اگر شما واسطه نباشید گناهی برای ما هست که هیچ کسی نمی تواند از پس آن گناهان بریاید و از شما می خواهیم که آن گناهان و موانع برطرف شود. پس قصد زیارت می کنیم و از آنها می خواهیم که برایمان طلب آموزش کنند و موانع فهم و فیض را از ما بردارند به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

از خدا می خواهیم که به برکت حضور در این جلسه، توفیق کارهای خیر و باقیات الصالحات به ما داده شود و خداوند به هر کسی که ارائه کلمه توحید داشته، سلامتی عنایت کند، به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

جلسات پیش درباره سوره مبارکه عادیات بحث شد و مطالبی پیرامون آن گفته شد، خلاصه آن چنین است که سوره مبارکه عادیات تشکیل شده از:

- ۱) یک قسم، یک جریان جهادی، یک حرکت انقلابی است.
- ۲) یک جواب قسم که اسمش جریان نیست، بلکه موانع جریان جهادی است، یا تقابل با حرکت جهادی.
- ۳) یک بخش بیان تنبّه نسبت به حقایق و بیان دلایل موانع و تقابل که مربوط به فقدان علم نسبت به آخرت است.
- ۴) و بخش آخر که بیان جلوه ای از اسماء الهی است که «خبیر» است.

اگر دقت کنید در همین ساختار اولیه و ابتدایی اشاره به «عملی» دارد. جریان عمل اجتماعی است یا بگوییم جریان عمل جمعی و اجتماعی است. هم جمعی است و هم اجتماعی. استفاده از جریان یعنی این که جهت دارد. پس در قسمت اول جریان عمل جمعی و اجتماعی است. جمعی بودن یعنی اتحاد در عمل در یک گروه. اجتماع یعنی در یک اجتماع رخ می‌دهد.

در قسمت بعدی گزارشی از طبع انسان و استعداد اوست. استعداد یعنی هنوز فعال نشده و می‌تواند فعال شود و نیز می‌تواند فعال نشود. قابلیت فعال شدن دارد، و البته فعال نشدن.

قسمت سوم بحث علم به علاوه توجه است. استفهام آن حالت توجهی است و علمش هم به «حصّل ما فی الصدور» است. اسم آن می‌تواند چنین باشد «رجوع به علم تاثیر گذار و عمل ساز». اما حتما رجوع به علمی است که عمل ساز باشد.

جریان عمل جمعی و اجتماعی که با طبع ناسپاسانه تقابل دارد. طبع ناسپاسانه دلیلش عدم رجوع به علم خاص است و در واقع هم برای فرد در جریان و هم برای طبع ناسپاس جاری است. پس ما فقط یک تقابل می‌فهمیم. نمی‌توانیم بگوییم که عدم رجوع به علم خاص به خاطر طبع ناسپاس است و نمی‌توانیم بگوییم که عادیات طبع ناسپاس ندارد. چون وقتی قسم می‌آورد، روی یک افق بلند می‌آید مثل «والعصر».

بین قسم و جواب قسم الزاما ارتباطی نیست. به هر حال ارتباطی دارد اما نه اینکه صرفا به دنبال ارتباط باشیم و البته به نوع قسم هم برمی‌گردد. برای دریافت ارتباط باید دلیل بیاورید و دلیل هم باید مفهومی باشد. ما قسمت دوم را دو معنا گرفتیم؛ یکی موانع حرکت جهادی و یکی تقابل حرکت جهادی که هر دو می‌شود.

قسمت آخر سوره نیز علم و توجه است. توجه حالت ذکری دارد.

قسمت آخر هم استدلال و حجت است. استدلال یعنی تو را برمی‌انگیزد که به نکته‌ای بررسی و دلیل در تو فعال شود. برای چه در قسمت آخر دلیل آورد؟ برای حجت. شما باید حجت و حجیتی داشته باشید یعنی این که شما وقتی رجوع به علم پیدا می‌کنید، در صورتی می‌تواند این رجوع شما را از این طبع خارج کند که چنین حجتی داشته باشید یعنی اگر خدایی به این صورت داشته باشید از این طبع خارج می‌کند. یعنی رجوع به علم تاثیرگذار و

عمل ساز در صورتی اثر می‌گذارد که این حجت و حجیت را داشته باشید یعنی موتور تاثیرگذاری رجوع به علم وجود داشته باشد.

پس اگر بخواهیم سوره را دسته‌بندی کنیم، این گونه می‌شود یک قسمت «عمل»، یک قسمت «طبع انسان»، یک قسمت «علم» و یک قسمت «دلیل» دارد، که باعث می‌شود علم جهت‌دار شود. حالا انسان این سوره، هویت جمعی پیدا می‌کند که عمل او نیز جمعی می‌شود.

سوره ۴ بخش است؛ بخش اصلی سوره، حجیت آن است یعنی صفت «خبیر» خدا بالا می‌رود و به واسطه توجه به این صفت، انسان سوره به حرکت واداشته می‌شود. این نقش اسماء الحسنی در سوره است و این یعنی علم الاسماء و علم به اسم «خبیر» در این سوره خیلی مهیمن است. چرا بین اسماء، «خبیر» مهم می‌شود؟ چون امام اسماء در این سوره است.

اتفاقات خیلی مهمی در این سوره رخ داده است که با اینکه بحث سوره «ناس» است ولی از «انسان» شروع می‌کند و با اینکه بحث سوره «عمل» است ولی با «علم» بیان می‌کند یعنی از ریشه تا راس پیش می‌رود یعنی از سلول بنیادی انسان شروع می‌کند و به حرکت جهادی جهانی می‌رسد. خیلی از این جهت سوره امتداد دارد. از طبع انسان شروع می‌کند و به حرکت اجتماعی و جمعی می‌رسد که بگویید «خبیر» بودن خداوند در هر لحظه جریان دارد یعنی «خبیر» بودن را با «ذی الطول» می‌شود معنا کرد. علم الله به حیثیت «ذی الطول» می‌شود «خبیر». یعنی علم خدا در امتداد یک حادثه با «خبیر» قابل معنا می‌شود. علم خدا به سیر از زمین به عرش، «خبیر» است.

اسماء هر کدام به تناسب رخداد و شرایطی امامت دارند، همه اسماء در موقعیت‌های خاصی امام اند. مثلاً ۱۰۰ اسم است که برخی دوتایی می‌آیند (عزیز حکیم) و برخی تکی می‌آیند (خبیر) و یا برخی عبارات دلالت به یک اسم دارند. که در اثر آن اسم یک جریانی در جهان می‌افتد. «اسم» نزدیک‌ترین کلمه به «امام» است. زیرا جریان‌سازی می‌کند؛ اگر بخواهید امامت را در قرآن کار کنید، باید اسماء الحسنی و دعای جوشن را کار کنید. برای اثبات نظام امامت باید روی بحث اسماء الحسنی کار کنید. چون امام، اسم است، پس نظام امامت، اسماء الحسنی است. امام چون اسم است اسمش امام شد و اسم از جهت جلوداری امام شده است. که بعداً بحث مفصلی از «خبیر» بودن خواهیم داشت. ما جلسه پیش چند بحث انجام دادیم، یکی از مباحث این بود که «سوره را چگونه بخوانیم؟» قسمت آخر بحث نیز ماند. یک بخش‌هایی هم قرار شد دوستان انجام دهند. آن‌هایی که گفتیم مطلعی از بحث و بیان سوره بود.

ادامه ارائه استاد چیت چیان:

در جلسه قبل دسته‌بندی‌ها انجام شد. قرار شد براساس سوره مبارکه عادیات مطالب نظام‌مند شوند. در ابتدا نگاه کلی به سوره انداخته شد که ۳ محور مطرح شد:

- (۱) کنود بودن براساس معنای اولیه میل و رغبتی به سستی است.
 - (۲) شهید بودن یعنی علم به علم دارد.
 - (۳) حبّ الخیر در حوزه توجه است که توجه او بسیار معطوف به خیر و شرّ است.
- پس یک انسان داریم که ارتباطی با ربّش دارد که کنود است. (ارتباط با ربّ)
 - ارتباطی با خودش دارد که شهید است. (ارتباط با خود)
 - ارتباطی با خیرات خارج از خودش دارد که حبّ است. اسم این خیرات خارجی مواجهاست. (ارتباط با دیگران)

خیلی وقت‌ها آن خیر، خودش شود. گاهی ممکن است انسان خدا را خیر مطلق ببیند. پس سه مورد شد. به نظر می‌رسد که این ۳ مورد، حصری دارد یعنی وقتی طبع انسان را بررسی می‌کنید مواجهاش یا نسبتش با خودش یا با پروردگارش یا با دیگران است.

(۱) در آیات قرآن انواع مواجها داریم: نعمت، ضرّ، نفع، رحمت

صفات مربوط به مواجها شامل:

- عجول
 - هلوع
 - قطور
- (۲) در آیاتی که ارتباط با ربّ و ارتباط با کمال وجود دارد ولی حالت فقدانی دارد جزء موضوعات زیر است:
- جهل
 - ظلوم

تفاوت ظلم و جهل این است که؛ معنی واژه «ظلم»، تیرگی از ناحیه فضا و بستر است و معنی واژه «جهل» تیرگی از ناحیه خود فرد است. این در حالی است که هر دو خیلی به هم نزدیک هستند. «جهل» مقابل «عقل» است و «ظلم» مقابل «نور» است، و هر دو مقابل «علم» است. علم هم مربوط به عقل است و هم بارش نزول رحمت از جانب خداوند.

• استغناء

• طغیان نسبت به ربّ: طغیان هم به ربّ بر می‌گردد و هم به دیگران. یعنی حتماً مواجهه را در خود دارد.

استغناء یعنی امر ربّ را نمی‌شناسد و طغیان می‌کند.

علم در اینجا منظور علم شهودی است،

نکته: «کفور» در قسمت ارتباط با ربّ نیست؛ «کفر» به معنای پوشش حول توانمندی‌های فطری و عقلی است، که کفور حول ۳ ارتباط می‌چرخد. تفاوت «کنود» با کفور این است که کنود در قسمت ارتباط انسان با ربّ مطرح است ولی وقتی کفور است همه جنبه‌ها را می‌گوید. پس وقتی می‌گوید کفور همه را می‌گوید اما کنود فقط یک قسمت را می‌گوید.

«خسر» هم هر ۳ ارتباط خدا و خود و دیگران را در خود دارد.

«عجول بودن» یعنی به جای خیری که در طبعش است شرّ را طلب کردن. در واقع عجله مواجهه نادرست با خیر است.

وقتی می‌گویید انسان ما هو، می‌توانید بگویید انسان موجودی متحرک است، پس عجول و قطور و هلوع است.

انسان در طبعش چنین چیزی است یعنی حتماً حتماً حتماً نیازمند به مربی از غیب و کتاب آسمانی است و هیچ چیزی غیر رب و کتاب و امام نمی‌تواند او را هدایت کند پس (خلق الانسان ضعيفا).

فی کبد بودن و فی احسن تقویم بودن هم مواجهه‌ای هستند.

ما یک مولفه پنهان حرکت داریم که اگر این حرکت را شما احراز کنید با اول سوره و قسم و جواب قسم آن ارتباط پیدا می‌کند. طبع حرکت، آشکارسازی است و این را از احسن تقویم در می‌آوریم. در تقویم، ظهور و بروز

است. یعنی بیشتر از آنکه قیام مطرح باشد حرکتی است که ظهور و بروز است. تقویم به محصول قیام که ظهور است، توجه می‌کند. در واقع خلق انسان در اثر تقویم است یعنی مسیرهایی برایش قرار داده شده که توان‌هایش ظهور می‌یابد چون وقتی جنین است حالاتی دارد، به دنیا که می‌آید به گونه‌ای دیگر است. در بین موجودات تقویم‌ها براساس سن آن‌ها است. مثلاً سال به سال، نو به نو، جریان به جریان و جشن تولد تا جشن تولدها متفاوت می‌شود. ممکن است یک موجود با بلوغش به الهام متصل شود، آن وقت تقویمش احسن است یعنی نو به نو شدنش در موقعیت‌ها برترین حالتی است که وجود دارد، آن وقت نوزادی و بلوغش شبیه موت و حیات است.

تقویم اگر باب تفعیل «قوم» باشد، در باب تفعیل نگاهتان به محصول قیام است و محصول قیام جزء ظهور در یک زمان نیست. احسن تقویم جنس آن را می‌گوید که موقعیت‌های مختلفی برایش بهترین خاصیت قرار داده شده است. بنابراین کسی که در نوزادی از دنیا برود در احسن تقویم خودش از دنیا رفته و جزء رجال اعراف می‌شود. اگر طفلی در دوره شیرخوارگی و تکلم و قبل بلوغ فوت کند احسن تقویم خاص خودش را دارد. ولی وقتی به بلوغ رسید، عقل تکلیف‌آور می‌شود؛ ان‌شاءالله روز قیامت ما را جزء بی‌عقل‌ها و جزء اصحاب اعراف حساب و کتاب کنند. اگر ما را جزء عاقلان حساب کنند، خیلی کارها باید می‌کردیم که نکردیم.

در این بین کسی که سواد خواندن و نوشتن دارد و در همان توان می‌ماند. دیگر پیش نمی‌رود و جدلش شکوفا می‌کند و می‌گوید که دیگر لازم نیست ما چیز دیگری یاد بگیریم. آدم‌های تحصیل کرده به جایی می‌رسند و می‌گویند که ما دیگر کتاب‌هایمان را خواندیم و می‌گویند «بس» است.

الان که حرکت از «خسر» و «انسان» در «احسن تقویم» است به دست آمد به حرکت رسیدیم که در سوره قابل بررسی می‌شد. یعنی سه ارتباط قبلی در سوره به دست آمده بود و مولفه «حرکت» از بین آن‌ها یافت شد.

سوره قیامت بحثی مبسوط راجع به انسان از منظر حرکت است و اسم قیامت را به این دلیل قیامت می‌کند که انسان را به آخرین بروزش می‌رساند. خیلی این دو به هم حرکت پیدا می‌کنند. سوره قیامت از این جهت باشکوه است، زیرا سیر حرکت انسان به سمت تقویم را مطرح می‌کند. مهم‌ترین نکته و دستاورد سوره قیامت این است که انسان در حوزه علم باید بداند که قیامتی با ویژگی‌های خاص وجود دارد. که در این قیامت ویژگی این است که همین انسان با جزئی‌ترین وضعیتش که نشانه‌های سرانگشتانش هم شبیه خودش است، بروز پیدا می‌کند. پس انسان باید

بداند که قیامت وجود دارد و خلقت بیهوده و رها شده نیست. حال اینکه می‌گوییم برای این است که (افلا يعلم اذا بعث ما فی القبور و حصل ما فی الصدور) و این علم در عادیات در قیامت به این نحو می‌شود.

بنابراین سوره ۳ مولفه به ما داد و ما مولفه ۴ را خودمان به دست آوردیم.

مثلاً یک فرد واژه «کنود» را مثل علامه مصطفوی (ره) بررسی کند و بگوید که نه تنها ناسپاسی، بلکه کندی هم در آن هست. یعنی با کندی فارسی هم ارتباط دارد. پس از این به بعد می‌توانیم بگوییم «کنود» مربوط به «رب» و «حرکت» است و اینکه رب را سوق دهنده به کمال می‌گویند در آن حرکت دیده می‌شود. پس ایشان حرکت را از «کنود» به دست می‌آورند.

«کنود»: أن الأصل الواحد في المادة: هو فقدان التوجه و الشوق الى أمر و عدم الاعتناء و الاهتمام به.

و من آثاره: الكفران بالنعمة، و نسيانها، و اللوم.

و العاديات ضبحاً.... إن الإنسان لرَبِّه لَكَنُودٌ - ۱۰۰/۶ أقسم الله عزّ و جلّ بالنفوس السالکين الى الله المجتهدين في الله بتمام جدّهم، ثمّ يقول و لكنّ الإنسان غير متوجّه لا يشتا ق و لا يهتمّ الى لقاء ربّه.

فانّ الإنسان يعيش في هذه الدنيا الماديّة بدنه و قواه الجسمانيّة، و الحياة الدنيا و زينتها و زخارفها و تمايلاتھا محيطّة بهم، و الظاهر الحاكم و المتجلى القاهر فيهم هو الجريان الماديّ. و أما المراحل الروحانيّة و السلوك الى الله المتعال و الاشتياق الى عوالم الآخرة: فهي باطن الدنيا و فيما وراء عالم المادّة و يرتبط بنفس الإنسان، و في الإنسان استعداد ذلك السلوك، و لكنّه يحتاج الى توجّه و اهتمام و شوق.

ایشان به جای کنود می‌گویند لا يشتا ق، لا يهتمّ.

و روایتی که بعد از آن مطرح می‌کنند: قال علیّ (عليه السلام): إنّ أولياء الله هم الذين نظروا الى باطن الدنيا إذا نظر الناس الى ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها إذا اشتغل الناس بعاجلها.

و کندی در کتاب پرتویی از قرآن و تفسیر روشن حضرت علامه مصطفوی (ره) و البته در چند جای دیگر هم آمده است.

جمع‌بندی بررسی واژه «انسان» (کار پژوهشی استاد چیت چیان) تا بدین جای پژوهش در قرآن به شرح زیر است:

بررسی واژه انسان در قرآن

با توجه به اینکه در این تحقیق بررسی ویژگی‌های انسان مدنظر است، از این رو نخست واژه «انسان» مورد بررسی قرار می‌گیرد تا بدین ترتیب بتوان تعاریف مستقیمی از این مفهوم و همچنین ویژگی‌های انسان ارائه داد. بررسی تمامی موارد استعمال این واژه در قرآن چهار صورت کلی را برای آن نشان می‌دهد.

۱-۳. قابلیت‌های انسان

این ویژگی‌ها در قالب عبارت «إِنَّ الْإِنْسَانَ...» و «كَانَ الْإِنْسَانُ...» بیان شده است. بنابراین می‌توان به نحوی تعریفی از خود انسان را در این آیات جستجو نمود. مولفه‌ها و صفات ذکر شده در این آیات، بیان‌کننده فقدان یک صفت کمالی است. بر این اساس می‌توان عدم بهره‌مندی از آن صفت کمالی و یا به تعبیر دیگر قابلیت برخوردار بودن از آن صفت را به عنوان ویژگی‌ها و قابلیت‌های انسان برشمرد.

۲-۳. ویژگی‌های خلقی انسان

بدیهی است انسانی که با قابلیت‌هایی تعریف می‌شود، از ویژگی‌های بالفعلی نیز از همان ابتدا برخوردار است که تحقق قابلیت‌های یاد شده، بواسطه بکارگیری و یا هدایت این مولفه‌های بالفعل ممکن خواهد بود. این مولفه‌ها در قالب عبارت «خلق الانسان...» و مانند آن بیان شده است.

۳-۳. ویژگی‌های انسان در مواجهه با موقعیت‌ها (خیر و شر)

موارد ذکر شده برای واژه انسان به صورت گسترده‌ای به بیان واکنش انسان در موقعیت‌های مختلف و خصوصاً موقعیت نفع و ضرر و یا خیر و شر اختصاص دارد. بنابراین تعریف انسان در نسبت با موقعیت‌ها نیز یکی دیگر از محورهای تعریف انسان است.

۴-۳. ویژگی‌های علمی و ذکری انسان

بخش قابل توجهی از آیات قرآن به بیان ویژگی‌هایی در خصوص انسان می‌پردازد که بواسطه بکارگیری آن، ویژگی‌های خلقی به درستی مدیریت شده و قابلیت‌های ذکر شده در بخش اول، شکوفا می‌شوند. با توجه به محورهای یاد شده می‌توان تعریفی از انسان را صرفاً با توجه به قالب‌های استفاده شده برای این واژه در قرآن بیان داشت.

انسان موجودی است که جمع میان آسیب‌ها و فقدان‌هایی است که به شدت قابلیت دارد تا واجد جنبه‌های کمالی این فقدان‌ها شود. او از ویژگی‌های خلقی برخوردار است که بواسطه بهره‌مندی از علم و ذکر می‌تواند این ویژگی‌ها را در راستای شکوفا نمودن آن قابلیت‌ها به کار بگیرد. این ویژگی‌ها و قابلیت‌ها در مواجهه با موقعیت‌های مختلف ظهور و بروز پیدا می‌کنند، لذا می‌توان با مدیریت همین مواجهات، قابلیت‌های انسان و شکوفایی آنها را برنامه‌ریزی نمود.

اکنون لازم است که هر یک از ویژگی‌های انسان به تفکیک محورهای یاد شده مورد بررسی قرار گرفته و بدین ترتیب ویژگی‌های مختلف آن بیان شود.

۴. انسان از منظر قابلیت‌ها

۴-۱. ظلوم جهول

آسیب: عدم پذیرش ولایت بر پایه عدم فعال سازی عقل

قابلیت: پذیرش ولایت بر پایه فعال سازی عقل

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۱

«ظلمت» به معنای عدم نور است، و «نور» اساس علم و حکم است. بر این اساس «ظلوم» بودن انسان به معنای عدم پذیرش حکم از سوی انسان است.

«جهول» نیز در مقابل عقل است و عقل مرکز مدیریت و ولایت انسان است.

بر این اساس «ظلوم جهول» به معنای عدم پذیرش ولایت و حکم ولی بر پایه عدم فعال سازی مدیریت درونی یا همان عقل است.

با این توضیح قابلیت پذیرش ولایت و حکم بر پایه فعال سازی مدیریت درونی یا همان عقل، از قابلیت‌های انسان به شمار می‌رود.

۴-۲. ظلوم کفار

آسیب: عدم پذیرش ولایت بواسطه عدم بکارگیری ظرفیت‌ها

قابلیت: پذیرش ولایت بواسطه بکارگیری ظرفیت‌ها

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»^۲

انسان نسبت به پذیرش ولایت و حکم و لیس اعراض دارد و این معنای ظلوم بودن انسان است.

کفر در مقابل واژه شکر است و به معنای عدم بکارگیری ظرفیت‌های درونی انسان است.

بر این اساس ظلوم کفار به معنای عدم پذیرش ولایت و حکم ولی بواسطه عدم بکارگیری ظرفیت‌های دورنی است. پس انسان این قابلیت را دارد که بر پایه بکارگیری ظرفیت‌های درونی، تحت پذیرش ولایت و حکم قرار بگیرد.

^۱ سوره مبارکه احزاب، آیه ۷۲

^۲ سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۳۴

۳-۴. کفور

آسیب: مقابله با مسیری که برای آن تعیین شده است و عدم تسلیم در برابر آن
قابلیت: پذیرش و تسلیم در برابر برنامه تعیین شده

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ»^۳

«کفر» در سوره مبارکه حج در مقابل حقیقت ایمان و تسلیم است. بنابراین «کفور» بودن انسان به معنای آن است که انسان زیر بار برنامه و مقصد تعیین شده برای او نرفته و خودش را در موضع مقابله با آن قرار می‌دهد. بنابراین پذیرش برنامه و تسلیم شدن در برابر آن که موجب می‌شود انسان به مقصد تعیین شده برای او برسد، یکی از قابلیت‌های انسان به شمار می‌رود.

این آسیب و قابلیت در انسان دارای سطوح بالاتری نیز هست که قرآن از آن تعبیر مختلفی دارد.

تثبیت در کفور بودن

«كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»^۴

کثرت در جدال (بروز کفر به صورت مرحله به مرحله)

«كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا»^۵

کفور مبین (آشکار شدن کفر)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ»^۶

۴-۴. طغیان

آسیب: انجام دادن کارهایی خارج از برنامه و محدوده تعیین شده بواسطه عدم نیازمندی
قابلیت: پرهیز از انجام کارهای خارج از برنامه و رعایت دقیق محدوده‌ها بواسطه احساس نیازمندی

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي»^۷

انسان دچار طغیان می‌شود و این به معنای خارج شدن از محدوده است که می‌تواند محدوده عقل، فطرت و یا شرع باشد. سوره مبارکه علق ریشه این طغیان را در احساس استغناء معرفی می‌کند، بنابراین انسان بواسطه عدم احساس نیازمندی، دچار طغیان می‌شود.

^۳ سوره مبارکه حج، آیه ۶۶

^۴ سوره مبارکه اسراء، آیه ۶۷

^۵ سوره مبارکه کهف، آیه ۵۴

^۶ سوره مبارکه زخرف، آیه ۱۵

^۷ سوره مبارکه علق، آیه ۶

بر این اساس انسان این قابلیت را دارد که بواسطه درک نیازمندی خود محدوده‌ها را رعایت کرده و از انجام اقدامات خارج از برنامه تعیین شده‌ها پرهیز نماید.

۴-۵. کنود

آسیب: میل به سکون و عدم تغییر

قابلیت: میل به حرکت و تغییر

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»^۸

یکی از آسیب‌های انسان این است که نسبت به کمال تعیین شده از جانب ربّ بی میلی و عدم رغبت دارد که موجب سکونش شده و او را از حرکت به سمت کمالش باز می‌دارد.

بنابراین انسان این قابلیت را دارد که بواسطه ایجاد رغبت از سکون خارج شده و نسبت به حرکت و تغییر به سمت کمال تمایل پیدا کند.

۴-۶. در خسر بودن

آسیب: انسان در معرض هلاکت و نابودی است.

قابلیت: انسان می‌تواند از هلاکت و نابودی رهایی یابد.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۹

انسان با توجه به ویژگی‌هایی که دارد در معرض فساد و نابودی قرار دارد. بنابراین او بدون برخورداری از یک برنامه مشخص نمی‌تواند از این آسیب رهایی یابد. بدیهی است چنانکه او بتواند اقدام لازم را در این زمینه انجام دهد، برای همیشه از هلاکت و نابودی رها می‌شود.

۴-۷. عجول بودن

آسیب: پیش از رسیدن به بلوغ لازم اقدام بعدی را انجام می‌دهد.

قابلیت: موعدها را به دقت رعایت کرده و هر مرحله‌ای را پس از بلوغ مرحله قبل طی می‌کند.

«كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»^{۱۰}

انسان در بستر تدریج رشد می‌کند و به غایت خود می‌رسد، از این روی لازم است که هر اقدامی را متناسب با همان مرحله‌ای که در آن است انجام داده و بدین ترتیب پس از تکمیل کامل هر مرحله (بلوغ) اقدامات مربوط به مرحله

^۸ سوره مبارکه عادیات، آیه ۶

^۹ سوره مبارکه عصر، آیه ۲

^{۱۰} سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۱

بعدی را انجام دهد. بر این اساس یکی از آسیب‌های انسان که حتی می‌تواند زمینه‌ساز هلاکت او باشد، این است که اقدامات مربوط به مراحل بعدی را بدون کامل کردن مراحل قبلی انجام دهد که از آن به عجزول بودن تعبیر می‌شود. بر این اساس این قابلیت در انسان وجود دارد این آسیب را در خود برطرف نموده و رعایت دقیقی نسبت به مراحل و بلوغ کامل هر یک برای طی مراحل بعدی داشته باشد.

۸-۴. قنور بودن

آسیب: تنگی شدید و ایجاد بخل

قابلیت: برخورداری از وسعت که موجب برطرف شدن بخل و ایجاد انفاق است.

«كَانَ الْإِنْسَانُ قَنُورًا»^{۱۱}

ویژگی‌های یاد شده در انسان او را در معرض آسیب قنور بودن قرار می‌دهد و آن ایجاد تنگی و ضیق در انسان است که او را در رابطه با افراد دیگر به شدت دچار انزوا نموده و بدین ترتیب ارتباط و تعامل او با دیگران را به شدت کاهش می‌دهد. بدین ترتیب است که صفت بخل در او پدیدار می‌شود. بر این اساس انسان این قابلیت را دارد که با مدیریت این آسیب از وسعت در ارتباط با دیگران برخوردار شده و تعاملات خود را به شدت افزایش دهد.

۵. ویژگی‌های خلقی انسان

ویژگی‌های خلقی انسان را می‌توان در دو محور کلی بررسی نمود. یکی ویژگی‌های خلق مادی و طبیعی انسان و دیگری ویژگی‌های خلق معنوی و غیرمادی انسان که همواره با او همراه است و لازم است که تحت مدیریت و ولایت فطرت و عقل قرار بگیرد.

۱-۵. ویژگی‌های خلق غیرمادی انسان

الف. ضعیف بودن

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»^{۱۲}

انسان در تأمین نیازمندی‌های خود بسیار ضعیف است، به گونه‌ای که بدون یاری و نصرت هرگز امکان تأمین نیازمندی‌های خود را نداشته و نمی‌تواند به حیات خود ادامه بدهد.

^{۱۱} سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۰۰

^{۱۲} سوره مبارکه نساء، آیه ۲۸

ب. عجله داشتن

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»^{۱۳}

انسان موجودی است که سرعت به عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی او به شمار می‌رود، اگرچه این سرعت به شدت نیازمند به مدیریت و کنترل است. لذا او جهت دستیابی به چیزی که آن را برای خود خیر و نافع تشخیص می‌دهد به شدت سرعت به خرج می‌دهد تا آنجا که حتی به عجله هم می‌افتد.

ج. هلوع بودن

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»^{۱۴}

تمایل یافتن نیز از دیگر ویژگی‌های اساسی انسان است، بدین ترتیب او نسبت به آنچه برای خود خیر و نافع تشخیص می‌دهد به شدت تمایل و گرایش پیدا می‌کند و این مسئله تا بدان حد است که حتی می‌تواند او را در این مسیر از حالت اعتدال نیز خارج کند.

د. قرار داشتن در کبد

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^{۱۵}

انسان در سختی قرار گرفته است و این بدان معنا است که انسان در طی مسیر حیات خود و خصوصاً در هنگام طی یک مرحله از زندگی به مرحله دیگر با انواع از سختی‌ها روبروست. این سختی‌ها هم می‌تواند مانع حرکت او شده و هم اینکه بر توان و قدرت او به شدت بیافزاید.

هـ. أحسن تقویم

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^{۱۶}

انسان در بهترین حالت قوام و قیام آفریده شده است و این به معنای آن است که انسان بهترین ساختار را برای برخاستن دارد. چنانکه ساختار خلق مادی او نیز بواسطه قرار داشتن بر روی دو پا در أحسن تقویم قرار دارد. ساختار غیرمادی انسان نیز بواسطه بهره‌مندی از عقل و فهم بهترین ساختار را برای برخاستن و رشد درونی دارد.

^{۱۳} سوره مبارکه انبیاء، آیه ۳۷

^{۱۴} سوره مبارکه معارج، آیه ۱۹

^{۱۵} سوره مبارکه بلد، آیه ۴

^{۱۶} سوره مبارکه تین، آیه ۴

۲-۵. ویژگی‌های خلق مادی انسان

استخراج آیاتی که منشأ خلقت انسان را بیان نموده‌اند و بررسی تقدم و تأخر رتبی میان آنها، می‌تواند بیانگر فرآیند خلقت انسان باشد.

الف. شیء مذکور نبودن

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً»^{۱۷}

این اولین مرحله از خلقت انسان است که در آن هنوز خلقتش فعلیت پیدا نکرده است، بدین ترتیب انسان موجود است ولی هنوز فعلیت خلقی پیدا نکرده است.

ب. طین (خاک و آب)

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ»^{۱۸}

«تراب» نماد نهایت افتادگی و همچنین خضوع است و به منشأی اشاره دارد که حالت پذیر است و پس از حالت پذیرفتن، سختی و استحکام بواسطه همان صورت می‌گیرد.

«ماء» صورت حرکت و جریان دارد و منشأ حیات است، با تراب ترکیب شده به آن حالت می‌دهد. وجه آسمانی است و نازل می‌شود.

ج. حمأ مسنون (ترکیب نظام یافته خاک و آب)

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»^{۱۹}

«حمأ مسنون» خاک و آبی را گویند که همه چیز آن تنظیم شده است و بدین ترتیب گیاه امکان رشد و نمو در آن را دارد. به بیان دیگر ترکیب خاک و آب بواسطه تنظیم میان آنها و همچنین ترکیب صورت گرفته، صورت دیگری را پدید می‌آورد که از آن به بو تعبیر می‌کنند.

د. صلصال (استحکام پیدا کردن بواسطه اضافه شدن حرارت)

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ»^{۲۰}

«صلصال» گل خشک شده است، همان ترکیب آب و خاک وقتی که حرارت به آن اضافه شده و صورت گل خشک شده پیدا می‌کند.

^{۱۷} سوره مبارکه انسان، آیه ۱

^{۱۸} سوره مبارکه سجده، آیه ۷

^{۱۹} سوره مبارکه حجر، آیه ۲۶

^{۲۰} سوره مبارکه الرحمن، آیه ۱۴

این مرحله موجب استحکام شده و آن را لازمه استقرار و بالا رفتن گیاه می‌دانند. عبارت «فَخَارَ» به همین ویژگی صلصال اشاره دارد.

هـ. ماء دافق (حرکت داده شدن)

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»^{۲۱}

«دافق» به معنای شدت حرکت و جهش است که به عنوان مرحله بعدی خلقت انسان شمرده می‌شود. بدین ترتیب ماء دافق یا همان آب جهنده، از میان صلب و ترائب (از میان یک سختی و استحکام یا نرمی و انعطاف) و بواسطه قرار گرفتن در میان این دو حرکت داده می‌شود.

و. نطفه (ایجاد حرکت و جریان)

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»^{۲۲}

«نطفه» را به معنای جریان و حرکت بسیار ضعیف در نظر گرفته‌اند، بدین ترتیب انسان در مرحله نطفه بودن، خود از حرکتی بسیار ضعیف برخوردار می‌شود.

ز. نطفه امشاج (ایجاد اجزاء مختلف مخلوط شده)

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»^{۲۳}

«امشاج» به معنای شیء حقیری است که با اشیاء دیگر مختلط شده باشد، لذا به مجموعه‌ای از اشیاء مخلوط شده اطلاق می‌شود. بدین ترتیب مرحله بعدی خلقت انسان، زمانی است که نطفه و آن حرکت ضعیف به صورت اشیاء در کنار هم قرار گرفته می‌شود.

از این مرحله است که انسان می‌تواند مورد ابتلاء قرار گرفته و بدین ترتیب برنامه‌های متفاوتی را در مورد آن اجرا نمود.

ح. علق (قابلیت تعلق و نهایت برنامه‌پذیری)

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»^{۲۴}

در این مرحله از خلقت انسان نوعی تعلق و وابستگی به چیز دیگر پیدا کرده و بدین ترتیب با این تعلق، زمینه استقرار و قوام یافتن خود را ایجاد می‌کند.

^{۲۱} سوره مبارکه طارق، آیات ۵ تا ۷

^{۲۲} سوره مبارکه نحل، آیه ۴

^{۲۳} سوره مبارکه انسان، آیه ۲

^{۲۴} سوره مبارکه علق، آیه ۲

به بیان دیگر مرحله معلق بودن انسان است که نطفه ایجاد شده، هنوز مراحل تکمیلی رشد و نمو خود را آغاز نکرده و انسان در میان دو مرحله بساطت و تمایز قرار دارد.

ط. فرآیند کامل خلقت از طین تا خلق دیگر

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَكُمِّيُونُ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ»^{۲۵}

«سلاله» به معنای سیر مرحله به مرحله‌ای است که از طین آغاز می‌شود و بدین ترتیب صورت نطفه می‌یابد تا امکان استقرار را پیدا کند. انسان پس از نطفه بودن علقه، پس از آن مضغه (به هم در آمیختن اجزاء که برخی صورت خلقی‌شان از همین مرحله آشکار و برخی دیگر آشکار نیست.)، سپس عظام (ایجاد استخوان‌ها که موجب استحکام و شکل‌گیری ساختار کلی بدن انسان است.)، و آنگاه لحم (ایجاد گوشت و مانند آن که امکان حرکت و انعطاف را ایجاد می‌کند.) و در نهایت خلقتی دیگر در انسان شکل می‌گیرد، خلقتی که بواسطه نفخه روح در انسان، او از حیات دیگری برخوردار می‌شود و به مخلوقی دیگر بدل می‌شود.

۶. ویژگی علم و ذکر انسان

۶-۱. تعلیم پذیری

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^{۲۶}

۶-۲. قدرت بیان

«الرَّحْمَانُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^{۲۷}

۶-۳. وصیت‌پذیر بودن

«وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^{۲۸}

^{۲۵} سوره مبارکه مومنون، آیات ۱۲ تا ۱۶

^{۲۶} سوره مبارکه علق، آیه ۵

^{۲۷} سوره مبارکه الرحمن، آیات ۱ تا ۴

^{۲۸} سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۸

۴-۶. تذکر

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى»^{۲۹}

۵-۶. نظر کردن

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^{۳۰}

۶-۶. بصیرت بر خود

«بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»^{۳۱}

۷. ویژگی‌های انسان در نسبت با موقعیت‌ها (خیر و شر)

۱-۷. دعا در مواجهه با ضرر و ترک آن در صورت برطرف شدن ضرر

«وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۳۲}

۲-۷. تمرکز در محور طلب در هنگام مواجهه با ضرر و اعراض در هنگام نجات

«وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»^{۳۳}

۳-۷. یأس (سکون و هلاکت) در هنگام نزع رحمت

«وَ لَئِن أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسٌ كَفُورٌ»^{۳۴}

۴-۷. اعراض در مواجهه با نعمت (رها کردن مسیر)

«وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُؤْسًا»^{۳۵}

۵-۷. انابه (تهیی و آمادگی) در هنگام مواجهه با ضرر و نسیان در هنگام فراهم بودن تمامی امکانات

«وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^{۳۶}

^{۲۹} سوره مبارکه نازعات، آیه ۳۵

^{۳۰} سوره مبارکه عبس، آیه ۲۴

^{۳۱} سوره مبارکه قیامت، آیه ۱۴

^{۳۲} سوره مبارکه یونس، آیه ۱۲

^{۳۳} سوره مبارکه اسراء، آیه ۶۷

^{۳۴} سوره مبارکه هود، آیه ۹

^{۳۵} سوره مبارکه اسراء، آیه ۸۳

^{۳۶} سوره مبارکه زمر، آیه ۸

۶-۷. اتکاء به علم خود و استغناء در صورت فراهم بودن تمامی امکانات

«فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^{۳۷}

۷-۷. فرح (سرمستی و انجام کارهای غیر قابل پیش بینی) در مواجهه با رحمت

«فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا أَلْبَاحُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ»^{۳۸}

۸-۷. استمرار و استقامت در طلب خیر و توقف در مواجهه با شر

«أَلَا يَسْمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَوسُ قَنُوطٌ* وَلَكِنْ أَدَقْنَا رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَكِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنُنذِرَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ* وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بَجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ»

(سوره مبارکه فصلت، آیات ۴۹ تا ۵۱)

۹-۷. تصور کرامت در ابتلاء به نعمت و تصور اهانت در ابتلاء به تنگی رزق

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ* وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»^{۳۹}

۸. سوره مبارکه قیامت؛ سوره انسان

سوره مبارکه قیامت را می توان به عنوان سوره انسان مورد بررسی و تدبر قرار داد، ویژگی های مختلف انسان در این سوره اشاره شده و در نسبت با یکدیگر مورد بررسی قرار گرفته است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) أَوْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنَّنَا نَجْمَعُ عِظَامَهُ (۳) بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّبَ بَنَانَهُ (۴) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۹) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (۱۰) كَلَّا لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ (۱۳) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ (۱۵) لَا تَحْرُكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتُجَاجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأْتَ قُرْآنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ (۱۹) كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (۲۳) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَ اتَّفَقَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰) فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّىٰ (۳۱) وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ

^{۳۷} سوره مبارکه زمر، آیه ۴۹

^{۳۸} سوره مبارکه شوری، آیه ۴۸

^{۳۹} سوره مبارکه فجر، آیات ۱۵ و ۱۶

إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (٣٣) أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (٣٤) ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (٣٥) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (٣٦) أَلَمْ يَكُنْ نُطْقَةً مِّنْ مَّنَىٰ يُمْنَىٰ (٣٧) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (٣٨) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (٣٩) أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (٤٠)»

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

آسیب زندگی انسان از «کنود» بودن و «حَب خیر» و «شهید» بودن او بر این دو ناشی می‌شود. چگونه این آسیب برطرف شود؟ برطرف شدن آسیب را به «علم» نسبت می‌دهیم. علمی که نسبت به «بعث» و خروج از قبر است و «تحصیل» آنچه در «صدر» هاست. اگر کسی بخواهد از این آسیب رها شود، درمانش رجوع به «علم» می‌شود. می‌توان آن را به امر آخرتی نسبت داد و گفت که انسان بعد از مرگش این اتفاق برایش می‌افتد و از سویی می‌توان نسبت دادن امر آخرتی به هم اکنون را در نظر گرفت. می‌تواند بگوید مربوط به آینده است که اینطور جنبه ذکر مرگ و اتفاقات بعد از مرگ می‌شود. اگر بخواهد هم اکنون را در نظر بگیرد، باید در گام اول مفهوم قبر را در هم اکنون به عنوان توانمندی‌هایی از انسان که احیاناً دفن شده است، شناسایی کند و از قبر خارج کند و حالت بعث در فرد رخ دهد. منتظر بعثتی در آینده نباشد و خودش این کار را انجام بدهد.

گام دوم «ما فی الصدور» را یعنی آنچه در «صدر» است و به آن «فعل» می‌گوییم که شامل طلب، اشتیاق، انگیزه، اراده، قصد و نیت در این دنیا ارزیابی کند و از نهفته بودن خارج کند. بسیاری از وقت‌ها اینها مخفی هستند و چون مخفی هستند یا از آنها بی‌خبریم و یا پیشرفت نمی‌کنند. دو راه برای رجوع به علم داریم:

۱. مرتب یاد مرگ کنیم (در روایات توصیه زیادی در مورد یاد مرگ شده است). در سوره مبارکه «ص» می‌گوید ما انبیاء را فرستادیم برای افراد ذکردار. این خیلی عظمت دارد که روز قیامت را روز «لقاءالله» بدانیم. چون این روز در زندگی مان پررنگ نیست، کلام خدا هم برایمان پررنگ نیست.

۲. امر آخرتی را در زندگی امروز ببینیم و توانمندی‌های دفن شده خوبی را بررسی کنیم و ایجاد «بعث» و «تحصیل ما فی الصدور» می‌شود قیام. این خصوصیات قیام است که بعث و تحصیل دارد و به طور طبیعی این دو، فرد را به سمت عادی شدن می‌کشاند.

توانمندی هر نوع استعدادی است که در او ایجاد برانگیختگی می‌کند. نوزاد نمی‌تواند راه برود. توان راه رفتن در او مخفی است. در فعلش قرار می‌گیرد و دلش می‌خواهد حرکت کند. تحصیل «ما فی الصدور» یعنی آنچه در دلش هست را ظاهر کند. این قدر بخواهد که شروع به حرکت کند و پای زمین خوردن خودش بایستد.

انسان برای حرکت به سمت خدا باید اکنون متوجه شود که کارهایی باید انجام دهد که نمی‌تواند و این نیاز به شکافتن قبر و بعث دارد. اتفاق دوم این است که متوجه شود که می‌خواهد و طلب دارد و فعلیت دارد اما کافی نیست، این احتیاج به تحصیل دارد. باید طلبش را زیاد کند. همه آدم‌ها در این دو بخش دچار مشکل می‌شوند و به آنچه هستند قناعت می‌کنند. می‌گویند ما خواستیم نشد و نمی‌رسیم و از این بحث‌ها..!

کسی در میدان مسابقه دنیا برنده است که از حالت بی‌انگیزه بودن خارج شود و بعث از قبر و تحصیل «مافی الصدور» داشته باشد.

هر اسمی در هر سوره‌ای ظاهر شود، اخواتش را با خودش می‌آورد و به این ترتیب هر سوره‌ای کل قرآن را با خود دارد. اگر حس منفی پیدا کردی، کنار لانه مورچه بنشین و ببین که هیچ مورچه‌ای از بالا رفتن و افتادن ناامید نمی‌شود.

خواندن زیارت جامعه در اینجاها کاربرد دارد. خلق باید طیب باشد. شیعه بودن کار سختی است. اعتماد باید کرد به ولی الهی و خود را در اختیار او قرار داد. حتی اگر گنگ و نابینا باشی، بپذیر که فعلاً ولی این گونه خواسته است. اما شاخص امر و نهی الهی است. مومن رساله‌ای کم داریم. شرط ثبت‌نام در این مدرسه مومن رساله‌ای بودن است. تا مومن رساله‌ای نشوی، نمی‌توانی بگویی این توان که ظاهر نشده است، خواست و صلاح توست.

بعث و تحصیل کار انسان نیست. بعث کار ولی است و در اثر اعتماد توبه ولی ایجاد می‌شود.

سبک زندگی مجاهدانه

باید گزاره‌ها عقلی باشد مثل روایات. خطبه دیباج در تحف العقول آمده است. اصل ماجرای سوره عادیات و جریان زندگی در این خطبه آمده است.

باید ببینیم کدام سوره با کدام بیان اهل بیت (علیهم‌السلام) همسو است و بعد مستقیم می‌رویم به سراغ آن. در این خطبه نکاتی عجیب آمده است. (به جاری نکردن گزاره‌های بدیهی در زندگی و اعتنا نکردن به یقین، شک می‌گویند.)

این خطبه متن سوره عادیات است. خودتان را از صحنه‌های مختلف معاف نکنید. اینکه جهاد و امر به معروف و قتال و درس خواندن و استاد دانشگاه شدن مال شما نیست، را نگویند.

وقتی حق را فهمیدی سازش نکن، خدا هست.

«مجاهد» حتی صله رحمتش هم برای اقامه دین است. نماز هم که می‌خواند، زکات را می‌دهد. بدانید که به موقع زکات بدهید.

بیان (و العادیات) که آمده طبق روایات دیباج، جهاد اعم است و شامل همه سبک زندگی می‌شود و این فلسفه در این خطبه بیان می‌شود.

از دنیا آنچه را کسب کنید که حرز شما باشد و از آتش حفظتان کند.

همین خطبه را اگر بخش بخش کرد با یک ترجمه خوب، می‌شود سبک زندگی مجاهدانه با یک بیان خوب. به صراحت هر آنچه برای عادیاتی شدن لازم است در این خطبه آمده است. قرآن خواندن بدون روایت، یک عیب است.

محورهای سبک زندگی مجاهدانه

«عادیات ضبحا»: حرکت سریع و بدون وقفه در اجرای امر الهی و خستگی ناپذیر (به طر جدی تا سر حد مرگ) به گونه‌ای که ظهور داشته باشد. حرکت و جهاد ضبحا، استفاده از همه توان و ظرفیت است.

«دشمن داری»: دشمن مشخص خداوند و دین خدا را به دشمنی بشناسد و او را قابل حذف کردن، بداند.

«موریات قدحا»: تحلیل رفتن امکانات در حرکت و جهاد در ازای استمرار جهاد و با تغییر شرایط سخت. پذیرش هزینه‌دار بودن جهاد مهم است.

«مغیرات صبحا»: اصل غافلگیری و با تجهیزات لازم و کافی غلبه بر دشمن داشتن است و نیز هوشیاری صد در صدی و محاسبه دقیق از کار دشمن و عکس‌العمل او با بهره‌مندی از زمان مناسب برای عمل برای دشمن هوشیاری صبحگانه در برابر غفلت صبحگانه. «اغاره» عملی صبحگاهی است. هر حمله‌ای را اغاره نمی‌گویند. غافلگیری در آن موضوعیت دارد. اوقات شناسی بسیار مهم می‌شود که بفهمد محل وضوح هر امری کجاست. حکمت‌دان می‌خواهد که بفهمد محل «اغاره» هر مطلب کجاست.

غفلت‌ها هم صبحگاهی است چون در صبح غفلت می‌کند، دچار کم رزقی می‌شود.

«اثرن به نفعاً»: «اثره»، گرد و خاک کردن و جنگیدن تن به تن است. مرحله زورآزمایی است. مرحله‌ای که جهاد به زورآزمایی و جلوه‌آرایی و قدرت‌نمایی و شناسایی نقاط حساس اصابت است. اثره‌های نشان‌دار در برابر دشمن احساس ضعف نمی‌کند. در عملیات جمعی خیلی هم‌پوشانی مهم است. نفع، محل فرود و اصابت است.

«وسطن به جمعا»: غلبه بر مرکز ثقل دشمن به گونه‌ای که هیچ‌گونه تحرکی برای او متصور نشود. همه حیثیت او را به انقیاد بکشاند. وعده خداوند این است که پیروزی عادیاتی قطعی است. نقشه عملیات قطعی خداوند در این سوره آمده است.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات